

## بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران

سعید گلکار\*

### چکیده

دانشگاه از همان بدو تولد در کنار کارویژه‌های فنی و علمی خود به عنوان یکی از دستگاه‌های ایدئولوژیک برای باز تولید مشروعیت نظام پهلوی مورد استفاده قرار گرفت. این مقاله به بررسی تلاش‌های دولت پهلوی برای کنترل دانشگاه و مقاومت دانشگاه در برابر این اقدام می‌پردازد. در این راستا، سیاست غربی‌سازی دانشگاهها در این دوران با مخالفت گسترده دانشجویان روبه‌رو شد. این مخالفتها که از سوی دو گروه دانشجویان چپ و مسلمان صورت می‌گرفت، منجر به بروز بحران مشروعیت نظام در دانشگاهها شد و زمینه را برای فروپاشی آن فراهم کرد.

واژگان کلیدی: نظام پهلوی، دانشگاه، غربی‌سازی دانشگاهها، مقاومت دانشگاه

تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۶/۱۲/۱۸

\* تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۱۰/۲۹

\* دکتری علوم سیاسی (Email:saeidgolkar@yahoo.com)

### مقدمه

گر چه سابقه تأسیس مدارس عالیّه جدید، به طور مثال دارالفنون، به دوران پیش از انقلاب مشروطیت و قبل از تأسیس سلسله پهلوی می‌رسد، اما دانشگاه به مفهوم اخص کلمه در دوران پهلوی اول و حکومت رضا شاه در ایران تأسیس شد. با به قدرت رسیدن رضا شاه، ایران وارد دوران تازه‌ای از حیات خود گشت. سیاستهای مدرن کردن و توسعه رضا شاه منجر به ایجاد نهادهای جدیدی در جامعه ایران شد که یکی از مهم‌ترین آنها، نهاد دانشگاه بود که در سال «۱۳۱۳ شمسی» افتتاح گشت.

تأسیس دانشگاه در ایران - مانند اکثر کشورهای جهان سوم - از بالا و به منظور برطرف ساختن نیاز دولتها و حاکمان در راستای تأمین نیروی انسانی متخصص برای بوروکراسی نو پا و نیروهای نظامی و صنعتی مورد نیازشان بود. میرزا علی اصغرخان حکمت وزیر معارف رضا شاه در بیان چگونگی شکل‌گیری و ساخت این نهاد آموزشی چنین می‌گوید:

در یکی از جلسات هیئت دولت در حضور رضا شاه سخن از آبادی تهران و عظمت ابنیه و عمارات و قصور زیبای جدید به میان آمد. پس از دیگران... من عرض کردم در آبادی و عظمت پایتخت البته شکی نیست، ولی نقصی که دارد این است که این شهر هنوز عمارت مخصوص او نیورسیده (دانشگاه) ندارد و حیف است که این شهر نوین از همه بلاد بزرگ عالم از این حیث عقب باشد. شاه بعد از اندکی تأمل یک جمله گفتند «بسیار خوب آن را بسازید». در جلسه بعد، هیئت وزرا نیز به وزیر مالیه، مرحوم علی اکبر داور رو نموده و فرمودند در بودجه سال آینده مبلغ ۲۵۰۰۰ تومان به وزارت معارف اعتبار بدهید که به مصرف ساختمان دانشگاه برسانند. (جیرانی، ۱۳۷۷، ص ۳)

گر چه قبل از این واقعه، دکتر عیسی صدیق که برای یک دوره آموزشی در آمریکا اقامت داشت، مأمور شده بود ضمن بررسی تیم آموزشی آمریکا، طرحی برای ایجاد یک دارالفنون جدید در ایران تنظیم کند. پس از بازگشت او و ارائه طرح خود به هیئت وزیران، دولت در سال ۱۳۱۲ با حضور رضا شاه، ضرورت تعیین محل و تأمین بودجه برای تأسیس دانشگاه و اجرای طرح آن را مجدداً تصویب کرد. (فراستخواه، ۱۳۷۷، ص ۳۷)

رضاشاه، نه تنها دستور احداث دانشگاه را صادر کرد، بلکه با جدیت پیگیر کارهای تأسیس این نهاد مهم بود، تا جایی که حتی وقتی در بین وزرا جهت انتخاب مکانی برای احداث دانشگاه در تهران اختلاف نظر وجود داشت، شخصاً دستور احداث دانشگاه را در مکان فعلی صادر کرد: «شاه بعد از اندک تأملی فرمودند: باغ جلالیه را انتخاب کنید، بهجت آباد شایسته نیست، عرصه آن کم و اراضی آن سیل گیر است. من همه این نواحی را با اسب گردش کرده و دیده‌ام». (جیرانی، ۱۳۷۷، ص ۵)

در کنار تصویب احداث بنای دانشگاه، گروهی متشکل از نخبگان جامعه، مأمور تنظیم قوانین و مقررات دانشگاه شدند. نتیجه مطالعات و مشورت این گروه به صورت لایحه قانون تأسیس دانشگاه در اسفند ۱۳۱۲ به مجلس شورای ملی پیشنهاد و در تاریخ ۸ خرداد ۱۳۱۳ به تصویب رسید. این قانون مشتمل بر ۲۱ ماده بود که از تشکیلات دانشگاه، دانشکده‌های شش‌گانه و دستگاه مدیریت آن بحث می‌کند. مطابق این قانون، مجلس شورای ملی به وزارت معارف اجازه می‌داد تا مؤسسه‌ای به نام دانشگاه برای طب، علوم و فنون، ادبیات و فلسفه در تهران تأسیس نماید. (خلیلی‌فر، ۱۳۷۳، ۱۶۰)

اولین دانشکده دانشگاه تهران در ۱۵ بهمن ۱۳۱۳ افتتاح شد. در مراسم افتتاحیه، مهدی‌قلی خان هدایت (رئیس الوزرای سابق ایران) با اشاره به ساختمان راه‌آهن که در زمان صدارت خودش ساخته شده بود، چنین گفت: «چند سال قبل، ذات مقدس شاهانه کلنگی بر زمین زدند که اوضاع جسمی مردم این مرز و بوم را اصلاح نماید و امروز بنای مؤسسه‌ای را شروع می‌فرمایند که عقل و روح مردم این مملکت را اصلاح نماید». (کریمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۰۴)

به واقع به نظر می‌رسد سیاست اصلی دولت در تأسیس دانشگاه در این دوران، در کنار اصلاح روح و عقل مردم، همانا نیاز دولت نوپای پهلوی به وجود نیروی انسانی ماهر بود. رضا شاه و نخبگان حاکم، متوجه نیاز جامعه نوین ایران به وجود متخصصان و کارشناسان برای اداره بوروکراسی نظامی و صنعتی نوین شده بودند، به همین منظور بود که دانشگاه را به عنوان محلی برای تأمین و تربیت نیروی متخصص مورد نیاز کشور تأسیس کردند (جیرانی، ۱۳۷۷، ص ۷). احساس نیاز به متخصصان، به خوبی در سخنان علی اصغر حکمت، وزیر معارف شاه، هنگامی

که به دلایل احداث دانشکده طب به عنوان اولین دانشکده دانشگاه تهران اشاره می‌کند، قابل مشاهده است. به بیان او احداث این دانشکده ناشی از «نیاز مبرم کشور به وجود طبای جوان بود که باید در آن دانشکده هر چه زودتر تربیت بشوند و چرخ بهداشت مملکت رابه کاربندازند؛ چرا که تهیه و تربیت پزشک، داروساز، دندانساز و... وظیفه حیاتی مملکت و دولت است» (همان، ص ۷)

دکتر صدیق نیز هدف اصلی تأسیس دانشگاه تهران را در درجه اول، تعلیم و تربیت پیشوایان و رؤسای قوم و در درجه دوم، تحقیق و تنبّع و ایجاد علم می‌دانست. به تعبیر او، حالا که ایران وارد مرحله جدیدی از تاریخ خود شده، هر کاری که می‌خواهد بکند «آدم» ندارد؛ برای راه آهن و راهسازی مهندس ندارد، برای تأسیس بیمارستان پزشک ندارد. (شرف‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۹۶)

گرچه هدف اساسی و اولیه حکومت پهلوی اول از تأسیس دانشگاه، تربیت نیروی متخصص حکومت بود، اما انتظارات از دانشگاه تنها به این کارکرد خلاصه نمی‌شد. به عقیده بسیاری، هدف اساسی رضا شاه از تأسیس دانشگاه چیزی بیش از اهداف آموزشی و علمی بود. در حقیقت؛ هدف اصلی که او دنبال می‌کرد ترویج و گسترش فرهنگ غربی در ایران (سلطانزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷) جهت تقدّس‌زدایی و نفی ارزشهای دینی بود. (سلطانزاده، ۱۳۸۴، ص ۲۸) در کنار این هدف، دانشگاه به عنوان محلی برای تبلیغ کارآمدی نظام حاکم و گسترش ایدئولوژی مورد حمایت آن نیز مطرح بود. دکتر شیخ‌الاسلام مؤسس دانشگاه ملی خاطره‌ای نقل می‌کند که تأییدی است بر این مدعا:

۷الی ۸ ماه قبل از خروج رضا شاه، روزی اعلانی دیدم در محل آگهی‌های دانشکده به امضای رئیس دانشگاه که نوشته بود هر کس می‌خواهد فارغ التحصیل شود و در سال جاری لیسانسه شود باید لااقل یک سخنرانی در محلی از محلهایی که اسامی آنها در دفتر دانشکده موجود است مبنی بر تبلیغ و تجلیل از خدماتی که اعلی حضرت در دوران سلطنتشان به عمل آورده‌اند ایراد نماید و از متصدیان محل ایراد سخنرانی

گواهی بیاورد. (شیخ‌اسلام، ۱۳۶۹، ص ۲۸)

مطالب مذکور بیانگر این موضوع هستند که گر چه در دوران رضا شاه به دانشگاه به عنوان یک نهاد اجتماعی نوپا، بیشتر برای تأمین نیروی انسانی مورد نیاز دولت نگریسته می شد، اما از همان ابتدا نیز انجام کارکردهای دیگری از دانشگاه مورد انتظار دولت بود. به بیان بهتر؛ در این دوران به دانشگاه صرفاً به عنوان یک نهاد آموزشی صرف نگریسته نمی شد.

در کنار انتظارات دولت از دانشگاه در این دوران باید به این نکته نیز توجه کرد که اصولاً دانشگاه در بین سالهای ۱۳۱۳ تا ۱۳۲۰ کاملاً زیر کنترل دولت بود و وابستگی مطلقاً به ساختار حکومت داشت. به تعبیر علی اکبر سیاسی، وزیر معارف و فرهنگ ایران پس از شهریور ۲۰، دانشگاه در دوران رضا شاه اصولاً اسمی بی مسمّا بود؛ زیرا به صورت یک محل واحد در نیامده و دارای دستگاه اداری مجزایی نبود. «در این دوره، دانشکده‌ها با هم ارتباطی نداشتند و از نظر اداری، مالی و فنی مانند دبیرستانها تابع وزارت فرهنگ بودند، رؤسای مختلف دانشکده‌ها و معلمان آنها به میل و اراده وزرای فرهنگ که خود را رئیس دانشگاه هم محسوب می داشتند، منصوب و معزول می شدند». (سیاسی، ۱۳۵۳، ص ۱۰۷۹)

عدم استقلال دانشگاه از ساخت دولت را می توان در نحوه انتخاب رئیس دانشگاه و اساتید آن ملاحظه کرد. مطابق قانون هشتم خرداد، رئیس دانشگاه باید به پیشنهاد وزارت معارف و با تأیید مستقیم شاه تعیین شود، اما در همان دوره اول به دستور رضا شاه، علی اصغر حکمت همزمان با وزارت معارف، ریاست دانشگاه تهران را نیز عهده دار شد. استخدام و عزل و نصب اساتید نیز بر عهده وزیر فرهنگ قرار داشت و او بود که هر کس را که می خواست به کار می گمارد و هر کس را که می خواست معزول می کرد. این امر نه تنها باعث ورود افراد نالایق و کنار گذاشتن افراد شایسته از دانشگاه می شد، بلکه کنترل دولت بر دانشگاه و وابستگی آن را به ساختار دولت تضمین می کرد.

در همین راستا علی اکبر سیاسی، خاطره‌ای زیبا را از قول یک چشم پزشکی استاد دانشگاه

بیان می کند:

روزی برای عیادت اعتمادالسلطنه قراگزلو (وزیر فرهنگ) که چشم درد داشت به منزل ایشان رفتم. در اتاق انتظارش عده‌ای از استادان دانشگاه را دیدم که گوش تا گوش نشسته بودند. در اتاقی که دفترش بود مرا پذیرفت. پس از ویزیت ایشان، پرسیدم: جناب آقای وزیر گویا در اینجا کمیسیونی از استادان دانشگاه تشکیل داده‌اید؟ گفت کمیسیونی در کار نیست، آقایان بیشتر روزها، صبح به اینجا می‌آیند که وقتی من از دفترم خارج می‌شوم تا به وزارتخانه بروم خودی نشان داده، سلامی کرده باشند، تا فراموش نشوند. (همان)

شیخ الاسلام نیز ضمن تأیید نظر بالا، بر این باور بود که در این دوران ورود به کادر تعلیماتی دانشگاه تهران، بستگی کامل و لاینفک به توصیه‌ها و زد و بندهای سیاسی و اجتماعی و به ندرت، به چرب کردن سیبل بعضی درباری‌ها و نزدیک شدن به واحضرتها داشت. (شیخ الاسلام، ۱۳۶۹، ص ۲۷)

در کنار وابستگی ساختاری و قانونی دانشگاه به دولت، به واسطه نظارت مستقیم و نقش وزارت معارف و فرهنگ، دولتمردان، شاهزاده‌ها و بالاتر از همه رضا شاه در سیستم گزینشی دانشگاه، نباید وابستگی مالی و اقتصادی دانشگاه به دولت را نیز فراموش کرد. از آنجا که دانشگاه به دستور رضا شاه و از بالا تأسیس شده بود، ایشان ضمن پرداخت هزینه احداث بنا، بودجه‌ای معادل یکصد هزار تومان به صورت سالانه به دانشگاه اختصاص داد و از آنجایی که دانشگاه، محل درآمد دیگری به جز بودجه مصوب هیئت دولت نداشت، ناچار نمی‌توانست مستقل باشد. به همین دلیل در دوره اول رابطه بین دولت و دانشگاه، دولت تسلطی کامل و مطلق بر دانشگاه داشت. نظارت و کنترل دولت به حدی بود که به تعبیری؛ «دانشجویان و استادان در داخل و خارج از محوطه دانشکده دائماً در این اندیشه بودند که تحت نظر اداره تأمینات یا آگاهی زندگی می‌کنند و این امر حقیقت داشت». (همان)

این نظارت و کنترل آنچنان مطلق بود که به نظر برخی از پژوهشگران، در این دوره شاهد هیچ‌گونه مقاومتی از سوی دانشگاه در برابر دولت و شکل‌گیری جنبش دانشجویی

نیستیم (باقی، ۱۳۷۸، ص ۲۲). به تعبیر این افراد، عدم وجود جنبشهای دانشجویی در این دوران، ناشی از عواملی چون: نوپا بودن نظام دانشگاهی در ایران، نوع نظام سیاسی حاکم، عدم استقلال دانشگاه از ساختار حکومت و فقدان آزادی و بستر مناسب برای ایجاد تشکیلات گروههای سیاسی است (هاشم‌زهی، ۱۳۸۰، ص ۴۷). به این مجموعه همچنین می‌توان تعداد اندک دانشجویان و تعلق آنان به طبقات بالای جامعه را نیز اضافه کرد. اما با وجود درستی این نظریه، حتی در همین دوران اختناق نیز شاهد حرکتهایی هر چند اندک در فضای دانشگاه هستیم. برای مثال می‌توان به اعتصاب دانشجویان پزشکی و تربیت معلم در سال ۱۳۱۳ و ۱۳۱۵، اعتراض دانشجویان دانشکده فنی به کمبود وسایل دانشگاهی و استاد در سال ۱۳۱۴، اعتراض دانشجویان حقوق به هزینه‌های بیهوده آماده ساختن دانشگاه جهت بازدید ولیعهد در سال ۱۳۱۶ و حرکت گروه موسوم به پنجاه و سه نفر که بیشتر اعضای آن را دانشجویان و اساتید دانشگاه تشکیل می‌دادند اشاره کرد (کریمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۰۶). بدیهی است اکثر این حرکتها نیز توسط دانشجویان مارکسیست انجام می‌شد؛ چرا که در این دوره، ایدئولوژی مارکسیستی طرز تفکر مترقی و غالب در دانشگاه بود (سلطانزاده، ۱۳۸۴، ص ۲۹). به عبارت دیگر؛ حوزه مقاومت دانشجویان حول ایدئولوژی‌ای شکل گرفته بود که از سوی دولت به شدت سرکوب می‌شد.

با بررسی مختصر فوق، مشخص می‌شود که در رابطه دولت و دانشگاه در دوران پهلوی اول، دانشگاه از نظر سیاسی، اداری و مالی به صورت متمرکز و تحت کنترل و نظارت کامل دولت قرار داشته و مستقل از ساختار آن نبوده است. از سوی دیگر، به واسطه نوع نظام حکومتی در این دوران (نئوپاتریمونیا) که بیشتر از ارتش و شهربانی (زور) برای استقرار و باز تولید سلطه استفاده می‌کرده است (مایلی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۸) و به نقش ایدئولوژی به مانند اجبار توجه نمی‌شده است، دانشگاه نیز بیشتر کارکردی آموزشی و علمی داشته و به عنوان دستگاه تربیت نیروهای متخصص مورد نیاز دولت عمل می‌کرده است. در واقع؛ مهم‌ترین کارویژه‌های که در زمان رضا شاه از دانشگاه مدنظر بود، تربیت متخصص، مدیر و معلم بود.

### دولت و دانشگاه در دوران پهلوی دوم

رابطه دولت و دانشگاه را در دوران محمدرضا شاه پهلوی می‌توان ذیل سه دوره مشخص، مورد بررسی قرار داد. این سه دوره تاریخی عبارتند از: الف) از ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، ب) از کودتای ۱۳۳۲ تا ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، پ) از ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی در ایران. در هر کدام از این دوره‌های خاص تاریخی، انتظارات و نگرش دولت از دانشگاه و واکنش دانشگاه در برابر دولت در عین داشتن مشترکاتی، تفاوت‌هایی نیز با هم دارند. به همین منظور برای بررسی دقیق‌تر رابطه این دو نهاد مهم در دوران پهلوی، بهتر است این رابطه را در سه دوره فوق مورد ارزیابی قرار دهیم.

#### دانشگاه و تلاش برای کسب استقلال از دولت (۱۳۲۰-۱۳۳۲)

اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰ و متعاقب آن خروج رضا شاه از کشور، ایران را وارد دوران تازه‌ای از حیات خود کرد. پس از فضای پراختناق گذشته، به واسطه خلأ سیاسی ایجاد شده در قدرت و ضعف حکومت مرکزی، شاهد وجود آزادی‌های نسبی در این دوران هستیم. محمدرضا شاه بسیار جوان بود و در کنار دربار، مراکز قدرت دیگری چون مجلس، اجازه بستن فضای سیاسی را همچون دوران رضا شاه به جانشین او نمی‌دادند. از سوی دیگر، محمدرضا شاه تصمیم به بازسازی چهره سلطنت پهلوی با جبران برخی از اشتباهات پدر خویش را داشت. در واقع؛ یک پادشاهی نیمه دموکراتیک جایگزین دوران دیکتاتوری رضا شاه شده بود که در آن شاه به یک رهبر تشریفاتی تنزل یافته بود. (کمالی، ۱۳۸۱، ص ۸۷)

در همین فضای سیاسی بود که برخی از اندیشمندان فعال در حوزه دانشگاهی به فکر کسب استقلال بیشتر دانشگاه افتادند. علی‌اکبر سیاسی، وزیر فرهنگ آن دوران یکی از این افراد بود که موضوع استقلال دانشگاه را با شاه مطرح و پس از موافقت او، موضوع را به هیئت دولت ارائه کرد و به تصویب رساند. روز ۱۵ بهمن ۱۳۲۱؛ یعنی دقیقاً در روز تأسیس دانشگاه، با حضور شاه و وزیران و دانشگاهیان، جشنی بر پا شد و رسماً این روز به عنوان روز استقلال



دانشگاه از حکومت معرفی شد: «با تصویب اعلی حضرت شاهنشاه و با توجه به روح قانون اساسی دانشگاه، این مؤسسه بزرگ علمی از امروز از وزارت فرهنگ تفکیک می شود و از این پس مستقیماً و مستقلاً به اداره امور علمی و اداری خود می پردازد.» (سیاسی، ۱۳۵۳، ص ۱۰۸۱)

از این تاریخ به بعد بود که استقلال دانشگاه که اصول آن در قانون تأسیس دانشگاه پیش بینی شده بود ولی رعایت نمی شد، رسماً اعلام گردید. پس از اعلام استقلال دانشگاه، بی درنگ رؤسای انتصابی دانشکده ها از کار برکنار شدند و از استادان هر دانشکده دعوت به عمل آمد تا گرد هم آیند و شورای دانشکده را تشکیل داده، با رأی مخفی، رئیس دانشکده را انتخاب کنند. سپس شورای رسمی دانشگاه، مرکب از رؤسای برگزیده دانشکده ها و یک استاد منتخب از هر دانشکده، برای نخستین بار تشکیل شد و با رأی مخفی به انتخاب رئیس دانشگاه پرداختند و فرد انتخاب شده به فرمان شاه به این سمت برگزیده شد.

با گسترش فضای باز سیاسی در کشور، کنترل دولت بر دانشگاه نیز کاهش یافت. این کاهش بیش از آنکه ناشی از وجود آزادی و گسترش جامعه مدنی باشد، ناشی از خلأ سیاسی قدرت و عدم توانایی آنان در کنترل مطلق دانشگاه بود. ناتوانی دولت در کنترل این نهاد، منجر به افزایش فعالیتهای دانشجویان و قدرت نمایی علیه دولت شد. طی این دوره شاهد شکل گیری سه گرایش اساسی مارکسیستی، ملی گرایانه و مذهبی در میان دانشجویان هستیم.

#### گرایش مارکسیستی

توجه و علاقه به مارکسیسم در دانشگاههای ایران از همان بدو تولد وجود داشت و تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، قوی ترین گرایش موجود در بین دانشجویان در ایران بود. اتحادیه دانشجویان و نسخه بعدی آن؛ یعنی سازمان دانشجویان دانشگاه تهران نیز که در حقیقت اولین سازمانهای دانشجویی در دانشگاه بودند، متعلق به این گرایش فکری محسوب می شوند.

اهمیت گرایشهای مارکسیستی در بین دانشجویان را می توان از لابه لای اسناد آن دوران متوجه شد. به طور مثال در سال ۱۳۲۵، رئیس دانشگاه تهران به سفیر انگلیس گفته بود که

چهار هزار دانشجوی دانشگاه تحت تأثیر حزب توده هستند. حزب توده نیز در سال ۲۷-۱۳۲۶ مدعی بود که بیش از نیمی از دانشجویان دانشگاه یا عضو حزب توده هستند یا هوادار آن محسوب می‌شوند.

گرایشهای مارکسیستی در بین دانشجویان آن قدر قوی بود که به تعبیر بازرگان، در آن روزها بدترین دردسر اداره کنندگان دانشگاه، طرفداران حزب توده بودند. دانشجویان کمونیست، کلوبهای دانشجویی را پر کرده بودند، میتینگ‌هایشان را در کلاسها برگزار می‌کردند، کارکنان را تحریک می‌کردند تا برای دستمزدهای بیشتر اعتصاب کنند و بدتر از همه اینکه مدام در مورد رشته‌های درسی دخالت می‌کردند. نفوذ کمونیستی آن چنان بود که اداره کنندگان دانشگاه چیزی برای گفتن درباره دانشکده‌های خود نداشتند. (آبراهامیان، ۱۳۸۲، ص ۴۰۹-۴۰۸)

همچنین مجله تهران مصور در سال ۱۳۳۰ نوشت که ۲۵٪ از دانشجویان، اعضای مخفی حزب توده و ۵۰٪ دیگر هوادار آن حزب هستند. در اواخر سال ۱۳۳۰ نیز مسئولان دانشگاه هشدار دادند که ۷۵٪ دانشجویان تازه‌وارد کمونیست هستند. خلیل ملکی نیز در سال ۱۳۳۲ حزب توده را مسئول گمراه کردن ۸۰٪ دانشجویان دانشگاه دانست و از دانشگاه انتقاد کرد که نتوانسته است از تبلیغات کمونیستی جلوگیری کند (همان، ص ۴۱۰). به واقع؛ در دهه ۳۰ نیز همانند دهه پیش از آن، دانشجویان مارکسیست دانشگاه را در تسلط و کنترل خود داشتند.

#### گرایش ملی‌گرایانه

گرایش ملی در میان دانشجویان بیشتر متأثر از فعالیت احزاب ملی مانند حزب ایران، حزب ملت ایران و جمعیت مردم ایران بود. این گرایشها که به دنبال حرکت‌های مارکسیستی و به خصوص در اواخر دهه بیست و اوایل دهه سی در دانشگاهها شکل گرفته بود، در میان دانشجویان مورد استقبال قرار گرفت. استقبال دانشجویان از این گرایش باعث به وجود آمدن سازمان دانشجویی دیگری تحت عنوان «سازمان صنفی دانشجویان دانشگاه تهران» در برابر «سازمان دانشجویان دانشگاه تهران» که مرام مارکسیستی داشت، شد (کریمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۲۶). این

دانشجویان همزمان با دربار شاه، دولت انگلستان و شوروی و حزب توده در تعارض بودند و در مقابل آنها جبهه گیری می کردند.

### گرایش اسلامی

در کنار دو گرایش مارکسیستی و ملی گرایانه، گرایش دیگری که در دهه بیست در دانشگاه شکل گرفت، گرایش اسلامی بود که بیشتر درصدد دفاع از فرهنگ اسلامی و حل مشکلات سیاسی، اجتماعی در قالب تفکر اسلامی بود. تشکیل انجمن اسلامی دانشجویان و بعدها نهضت خدایپرستان سوسیالیست ناشی از گسترش این گرایش در بین گروه کوچکی از دانشجویان بود. گرایش اسلامی برخلاف دو گرایش دیگر، بیشتر چهره‌ای فرهنگی و غیر سیاسی داشت. بنا به مفاد اساسنامه انجمن اسلامی، تشکیل این انجمن به خاطر «تأمین روابط عادلانه، استقرار قوانین اسلامی، تحقق مبانی دینی و مبارزه با خرافات بود» (تحلیلی پیرامون دانشگاه...، ۱۳۶۳، ص ۶). لازم به ذکر است که این گرایش بیشتر به دنبال ارائه چهره‌ای علمی و نوین از اسلام بود و به قول شهریار زرشناس، ارتباط وثیقی با اسلام فقاهتی، روحانیت و حوزه‌ها نداشت و از شهوات ساینیستی و افکار التقاطی متأثر بود. (زرشناس، ۱۳۸۲)

طی این دوران، همان طور که گفته شد، به واسطه ضعف حکومت، دانشگاه عملاً از استقلال نسبی برخوردار شده بود. به واسطه همین فضای باز سیاسی و استقلال نسبی دانشگاهها، فضای زیادی برای حرکت و مقاومت در بین دانشجویان و دانشگاه در برابر قدرت دولت به وجود آمد. این حوزه مقاومت نیز بیشتر حول مفاهیم و ایدئولوژی مارکسیستی شکل گرفته بود. چنان که به تعبیر نویسنده‌ای، در این دهه اکثر دانشجویانی که سیاسی بودند، گرایشهای مارکسیستی داشتند (باقی، ۱۳۷۸، ص ۳۲). علاقه به مارکسیسم و گسترش این ایدئولوژی در دانشگاهها چنان بود که اتحادیه دانشجویی متعلق به جوانان حزب توده تنها نماینده رسمی دانشجویان دانشگاه تهران در این دوره بود.

فعالتهای گسترده دانشجویان مارکسیست باعث شد تا دولت سعی کند ضمن ممنوع اعلام

کردن فعالیتهای سیاسی، گرایشهای وطن پرستانه را در بین آنها ترویج کند. به همین منظور در سال ۱۳۲۷، حزب توده و اتحادیه دانشجویان وابسته به این حزب غیر قانونی اعلام شد. سپس دولت در سال ۱۳۲۸ ضمن ارسال بخشنامه به دانشگاه و مراکز علمی، اعلام کرد: «نظر به اینکه وظیفه اساسی مأمورین فرهنگ، تعلیم دانش و تربیت نسل جوان است، لذا هرگونه فعالیت سیاسی در محیط فرهنگ، برخلاف اصول و مقررات است». (آموزش در ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۲)

در همین دوران، دولت سعی می کند تا با ترویج روحیه وطن پرستی و مملکت دوستی، ایدئولوژی مورد نظر خود را در دانشگاهها ترویج نماید: «دانشگاه که محل علم و دانش است، باید در عین حال مرکز، مملکت دوستی و وطن پرستی نیز باشد» (همان، ص ۱۰۴). اما دولت هیچ گاه طی این دوران نتوانست دانشگاه را تحت کنترل کامل خود درآورد؛ چرا که دانشجویان مارکسیست بعد از انحلال اتحادیه دانشجویان، انجمن جوانان دموکرات و سپس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل داده و به فعالیت خود ادامه دادند. بررسی برخی از مبارزات دانشجویان در این دوران به خوبی ناکامی دولت را در کنترل دانشگاه نشان می دهد. به طور خلاصه رابطه دولت و دانشگاه در این دوران را می توان در چند نکته خلاصه کرد. اول آنکه دانشگاه به میزان محدودی به استقلال از ساختار قدرت دست یافت و دولت نیز علی رغم میل باطنی خود امکان کنترل دانشگاه را نداشت. دوم آنکه حوزه مقاومت در دانشگاه، حول مفاهیم و ایدئولوژی شکل گرفته بود که با ایدئولوژی مورد حمایت دولت کاملاً در تعارض بود و از سوی دولت مورد انکار واقع می شد. تعارض دولت و دانشگاه نه تنها در دوره بعد از کودتا پایان نیافت، بلکه روز به روز بر میزان و بروز این تعارض افزوده شد. در کنار این مسئله، دولت سعی کرد با گرفتن تعهد از دانشجویان مبنی بر عدم دخالت در سیاست، حرکتهای دانشجویی را مهار کند. به همین منظور در مهر ۱۳۲۷، اعلام شد که ثبت نام دانشجویان در دانشگاه موکول به دادن این تعهد توسط دانشجویان است:

در چنین شرایطی بود که شورای دانشگاه مسئله «تعهدنامه» را مطرح کرد. بسیاری از ثبت نام خودداری کردند. دانشگاه به هیجان آمده بود. دانشگاه دانشجویان را تهدید به

بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران ♦ ۱۳۷

اخراج کرد. عده زیادی ناچار بر خلاف میل باطنی خود به امضای تعهدنامه، تسلیم شدند. دانشجویان توده‌ای مقاومت کردند. از هر دانشکده تعداد زیادی را اخراج کردند. (ضیا ظریفی، ۱۳۷۸، ص ۶۲)

مقاومت دانشجویان طی سالهای آخر دهه ۱۳۲۰ همچنان ادامه داشت. اما مهم‌ترین حادثه در این میان، حادثه حمایت اکثر دانشجویان از حرکت ملی شدن صنعت نفت به رهبری مصدق بود که آنان را در تقابل آشکار با دربار قرار داد. تقابلی که حتی پس از کودتا و سرنگونی دولت دکتر مصدق، ادامه و گسترش یافت.

#### دولت و کنترل مطلق بر دانشگاه (۱۳۴۲-۱۳۳۲)

بلافاصله پس از پیروزی کودتا، دولت سعی کرد فضای جامعه را به سرعت و به شدت هر چه تمام‌تر ببندد و همه نیروهای سیاسی را سرکوب کند. دولت قوانین حکومت نظامی را تا سال ۱۳۳۶ به اجرا گذاشت و همه احزاب و اتحادیه‌های سیاسی را غیر قانونی اعلام کرد و سانسور شدیدی را بر مطبوعات تحمیل کرد. شرایط خفقان به حدی بود که پژوهشگران، این دوران را دوره دیکتاتوری مطلق شاه نامیدند. (امجد، ۱۳۸۰، ص ۱۱۲)

در این دوران عملاً هیچ‌گونه صدای مخالفی تحمل نمی‌شد و هیچ روزنه‌ای برای بیان عقاید سیاسی مخالف در جامعه وجود نداشت. اما بحران عظیم دولت در سالهای ۳۹ تا ۴۲ باعث شد تا رژیم شاه به منظور حفظ رژیم خود به طور موقت سیاست سرکوب مخالفان را کنار گذاشته و به منظور کسب حمایت مردمی برای نظام، دست به اصلاحات مختصری در سیاستهای خود بزند. (همان، ص ۱۲۰)

طی این دهه، رابطه دولت و دانشگاه نیز وارد مرحله نوینی شد. از یک سو دولت در راستای تأمین نیروی انسانی متخصص مورد نیاز خود و در ادامه تصویب قانون تأسیس دانشگاهها در شهرستانها که در سال ۱۳۲۸ به تصویب نمایندگان رسیده بود، به گسترش دانشگاهها در مراکز استانهای بزرگ کشور اقدام کرد (بوذری، ۱۳۸۳، ص ۶۸). دانشگاه شیراز در سال ۱۳۳۸، مشهد سال ۱۳۳۵، هنرستان عالی (دانشگاه علم و صنعت) سال ۱۳۳۶، دانشگاه

پلی تکنیک (صنعتی امیرکبیر) سال ۱۳۳۷، جندی شاپور سال ۱۳۳۷، اصفهان ۱۳۳۹ سال، ملی سال ۱۳۳۹ در همین دوران تأسیس شدند. همچنین از اواخر دهه ۳۰ و اوایل دهه ۴۰، دولت اجازه تأسیس دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی خصوصی و غیر دولتی را نیز صادر کرد. به نحوی که در سال ۴۰-۱۳۳۹ دولت از یک سو با ایجاد چندین مدرسه عالی توسط سازمانهای دولتی موافقت و از سوی دیگر، اجازه تأسیس دانشگاه ملی را به عنوان اولین مؤسسه آموزش عالی خصوصی صادر می کند. (محسنی، ۱۳۷۸، ص ۳۶۰)

اما همچنان که رژیم شاه، سیاست گسترش دانشگاهها را طی این دهه پیگیری می کرد، به واسطه سابقه وجود جنبشهای دانشجویی و مخالفت دانشجویان و اساتید دانشگاهها با سیاست خود، به شدت خواهان اعمال کنترل بیشتری بر دانشگاهها نیز بود. مبارزات دانشجویی طی این دهه با اعتراض و راهپیمایی دانشجویان در مخالفت به حبس دکتر مصدق شروع شد و با کشته شدن ۳ دانشجو در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ و در مخالفت با ورود نیکسون به ایران به اوج خود رسید.

به بیان دیگر با وجود فضای خفقان آور و فشار رژیم بر گروهها و احزاب سیاسی در این دوران، دانشگاه همچنان به عنوان مرکز مقاومت باقی ماند؛ به نحوی که دانشجویان به عنوان یکی از محورهای اساسی مقاومت در نهضت مقاومت ملی نقش مهمی را در این دوران ایفا می کردند. حتی پس از برقراری حکومت کودتا، این دانشگاه بود که در سال ۱۳۳۳ به مخالفت با قرارداد کنسرسیوم پرداخت. گر چه بین سالهای ۳۳ تا ۳۹، جنبش دانشجویی نیز به واسطه سرکوب گسترده رژیم، فعالیتهای گسترده ای از خود نشان نمی داد، اما به محض کاهش فشار دولت، شاهد شکل گیری مجدد مبارزات دانشجویی در جامعه هستیم؛ مبارزاتی که برای شخص شاه بسیار غیر قابل باور بود: «ما به پیروی از نیات پدر بزرگوار خود هیچ وقت از مساعدت به دانشگاه دریغ ننموده و با وجود پیشامدهای خلاف انتظار از این دستگاه سلب امید نکرده ایم» (آموزش در ایران، ۱۳۵۰، ص ۱۲۹). شاه به منظور اطمینان از عدم وقوع پیشامدهای خلاف انتظار، از چندین روش برای کنترل بیشتر استفاده کرد. این کنترلها با دو مکانیسم اصلی انجام می شد:

**مکانیزم اول** کاهش استقلال دانشگاه و وابستگی بیشتر آن به حکومت بود. سیزده سال پس از کسب استقلال واقعی دانشگاه از دولت، رژیم شاه دوباره سعی در مداخله در امور دانشگاه و تسلط بیشتر بر آن داشت.

شاه با بردن لایحه‌ای به مجلس هجدهم، در ۱۷ دی ۱۳۳۳ درصدد تغییر قانون استقلال دانشگاه (مصوب ۱۳۲۱) برآمد. با تصویب این لایحه، طرز انتخاب رئیس دانشگاه تغییر کرد و از این تاریخ، رئیس دانشگاه به پیشنهاد وزیر فرهنگ و فرمان شاه از میان سه نفری که از طرف شورای دانشگاه معرفی می‌شدند منصوب می‌شد. بعدها این استقلال ظاهری را نیز از بین بردند و عملاً شورای دانشگاه را منحل کردند و رؤسای دانشکده‌ها نیز انتصاب می‌شدند و نیز به رؤسا اختیار تام برای اخراج دانشجویان دادند. (کریمیان، ۱۳۸۱، ص ۱۴۲)

**مکانیزم دوم:** در کنار باز پس گرفتن استقلال دانشگاه و مداخله بیشتر در امور داخلی آن، رژیم شاه تلاش گسترده‌ای را نیز برای کنترل دانشگاه و دانشجویان انجام داد. در همین راستا، دو روش گسترده مورد استفاده رژیم عبارت بودند از: اخراج اساتید و دانشجویان معترض و تأسیس نهاد نظارتی و سرکوبی جدید در دانشگاه.

**الف) اخراج اساتید و دانشجویان:** رژیم شاه به منظور کنترل و نظارت بر دانشگاه و تبدیل آن به محیطی آرام و غیر سیاسی، در گام اول به اخراج کسانی پرداخت که به نحوی در جهت مبارزه با رژیم گام برمی‌داشتند. به طور مثال در سال ۱۳۳۳ شاه در واکنش به نامه سرگشاده گروهی از شخصیت‌های سیاسی روحانی و دوازده تن از استادان دانشگاه در خصوص قرارداد کنسرسیوم، این استادان را از دانشگاه اخراج کرد. مثال دوم برمی‌گردد به اخراج ۱۵ تن از دانشجویان توسط وزیر فرهنگ که یا مستقیماً به سربازی اعزام شدند یا نخست راهی زندان شدند و سپس به خدمت سربازی فرستاده شدند. هرگونه فعالیت سیاسی اساتید و دانشجویان منجر به اخراج آنها می‌شد؛ حتی اگر این فعالیت صرفاً بحث ملی بودن صنعت نفت و حراج آن توسط شاه، در کلاس درس بود. (باقی، ۱۳۷۸، ص ۸۵)

**ب) تأسیس نهاد نظارتی و سرکوبی جدید در دانشگاه:** در این روش نیز دولت با تأسیس

سازمانهای ساواک و گارد دانشگاه، سعی بلیغی در کنترل دانشگاه داشت. نیاز به نظارت مستمر و سرکوب مخالفان باعث شکل‌گیری یک واحد جاسوسی امنیتی جدید را ایجاب کرد. در ابتدا تنها نیروهای ساواک در سازمانها و نهادهای متعدد مانند دانشگاه حضور داشته و به صورت غیر متمرکز در آنجا فعالیت می‌کردند. اما پس از حادثه بهمن ۱۳۴۰ که دانشجویان در اعتراض به اخراج چندین دانشجوی دانشگاه، دست به تظاهرات زده و ضمن دادن شعارهایی بر ضد رژیم به مجسمه و عکس شاه توهین کردند و توسط واحدهای چترباز و کماندوهای ارتش به شدت سرکوب شدند، ساواک تصمیم گرفت شعبی از دفتر خود را در دانشگاه مستقر نماید تا بتواند نظارت بیشتری بر دانشگاه اعمال کند. از این تاریخ به بعد، یک شعبه از ساواک در همه دانشگاهها دایر شد و معمولاً اتاق رئیس ساواک در دانشگاه، کنار اتاق رئیس دانشگاه بود. نقش ساواک در دانشگاهها، نقش حراستی بود؛ اما نه حراست پرسنلی، بلکه آنها نقش حراست امنیتی و سیاسی را ایفا می‌کردند. (باقی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۶)

نهاد دیگری که در این دوره در دانشگاهها دایر شد، گارد دانشگاه است. گارد که در دست شهربانی بود و رئیس آن توسط شهربانی معرفی می‌شد، بیشتر به عنوان نیروی انتظامی بود و نقش حراست پرسنلی و حفاظت از مکان دانشگاه را بر عهده داشت. واقع امر آن است که گارد دانشگاه بیشتر به عنوان نیروی سرکوب‌کننده حرکت‌های دانشجویی مورد استفاده قرار می‌گرفت. رئیس گارد دانشگاه تهران، در نامه‌ای خطاب به نخست‌وزیر وقت در باب شکل‌گیری این نهاد چنین می‌نویسد:

جناب نخست‌وزیر، محترمانه به استحضار می‌رساند که در سال ۱۳۴۱، حسب‌الامر اعلی حضرت همایون شاهنشاه مقدر گردید اینجانب خود را به ریاست دانشگاه معرفی و با ایجاد سازمانی در امور انتظامی دانشگاه مشغول به انجام وظیفه شوم ... [چرا که] ... هیئت محترم دولت و ریاست دانشگاه با هرگونه بی‌نظمی مخالف بوده و انتظار دارند دانشگاهی آرام و با ایجاد محیطی سالم که دانشجویان به تحصیل



گارد دانشگاه طی سالهای بعد، نقش مهمی را در کنترل و سرکوب دانشگاه ایفا می‌کرد و ضمن شناسایی عناصر نامطلوب، به سرکوب تظاهرات و اعتراضات دانشجویی نیز می‌پرداخت. تمامی این تلاشها منجر به خاموش شدن صدای اعتراض دانشجویان نشد و هرگاه فرصت مناسبی برای اعتراض و مبارزه در برابر رژیم پیدا می‌شد، جنبش دانشجویی نیز ظهور و نمود می‌یافت. در واقع؛ هرگاه دولت به هر دلیلی (ضعف داخلی یا فشارهای خارجی) فشار خود را بر دانشگاه کاهش می‌داد، دانشگاه در برابر آن طغیان می‌کرد. به طور مثال، فضای نسبتاً باز سیاسی سالهای ۳۹ تا ۴۲، پس از چندین سال خاموشی مجدداً رونق فعالیت‌های سیاسی را به دانشگاه بازگرداند (زیباکلام، ۱۳۷۲، ص ۲۲۶). به نحوی که این دوره سه ساله را می‌توان دوره بلوغ جنبش دانشجویی نامید. در این دوره، جنبش دانشجویی از توان طراحی و سازماندهی چشمگیری برخوردار شد و صاحب چهره‌های شناخته شده و مستقل گردید. به همین اعتبار می‌توان دوران ۳۹ تا ۴۲ را دوران کلیدی جنبش دانشجویی نامید. چهره‌های برتر این جنبش در این مرحله مثل محمد حنیف‌نژاد، بیژن جزنی و ضیاء ظریف بنیانگذار سازمانهای تازه تأسیس بعدی شدند (آقاابراهیمی و واعظی‌نژاد، ۱۳۸۳، ص ۳۳۹). به تعبیر ضیاء ظریف، مطالعه رویدادهای این سالها (۳۹-۴۲) در دانشگاه تهران نشان می‌دهد که دانشجویان آگاهانه از هر فرصتی که برای ابراز مخالفت با رژیم به دست می‌آوردند، استفاده می‌کردند. (ضیاء ظریف، ۱۳۷۸، ص ۲۲۷)

#### دولت و دانشگاه (۱۳۵۷-۱۳۴۲)

سرکوب جنبش ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، بار دیگر فضای خفقان‌آوری را بر سرتاسر جامعه مسلط کرد؛ چنان که تا سال ۱۳۵۶، حکومت چنان کنترل و تسلطی بر جامعه داشت که تصور هیچ‌گونه پیروزی‌ای امکان‌پذیر نبود. پژوهشگران علم سیاست سالهای بین ۴۲ تا ۵۶ را دوره نظام سلطانی محمدرضا شاه پهلوی می‌دانند که محمدرضا شاه توانست حکومتی مطلقه و استبدادی را در این دوران مستقر سازد (شهابی، ۱۳۸۰، ص ۳۷۵). در همین دوران بود که توسعه اجتماعی-اقتصادی ایران شروع شد؛ دوره‌ای که با توسعه سریع صنعتی، ورشکستگی بخش

کشاورزی، مهاجرت روستاییان، افزایش مداوم قدرت شاه و عدم رضایت مردم مشخص می‌شود. (امجد، ۱۳۸۰، ص ۱۳۷)

طی این دوران، رابطه دولت و دانشگاه در ایران وارد سومین مرحله مهم در دوران پهلوی دوم شد. سیاست و سعی دولت، مانند دوره قبل، گسترش سریع دانشگاهها در استانهای مختلف و عدم تمرکز آموزش عالی بود. رشد سریع تأسیس دانشگاهها در سالهای ۵۲-۴۲ که در ادامه دوره تکثیر قرار دارد، باعث افزایش کمی دانشگاهها در مراکز استانها شد. گرچه این استانها بیشتر استانهای برخوردار و مرکزی کشور بودند، اما استانهای غیر برخوردار کشور نیز به واسطه افزایش قیمت نفت در دهه ۵۰ از این خوان نعمت برخوردار شدند؛ به طوری که بین سالهای ۵۶-۵۰، هشت مرکز آموزش عالی در استانهای غیر برخوردار از جمله: اراک، کرمانشاه، همدان، کاشان، سمنان، سیستان و بلوچستان، زنجان و بیرجند تأسیس شد (بوذری، ۱۳۸۳، ص ۷۰). به تعبیر جهانگیر آموزگار «در مسابقه‌ای که برای جلب حیثیت و قدردانی صورت گرفته بود، هر یک از استانها با هیاهوی بسیار، تأسیس دانشگاهی را برای خود اعلام می‌داشتند و این همان چیزی بود که شاه با تمام وجود می‌خواست تا بتواند آن را به عنوان نشانه‌ای از پیشرفت به معرض نمایش بگذارد. در همین راستا شش دانشگاه جدید در بین سالهای ۱۳۵۴-۱۳۵۳ بدون هیچ گونه برنامه اساسی، بودجه کافی، دانشکده، آزمایشگاه و کتابخانه گشوده شد». (آموزگار، ۱۳۷۶، ص ۳۵۲)

در کنار گسترش دانشگاههای دولتی، باید به گسترش دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی خصوصی و غیر دولتی نیز اشاره کرد. طی برنامه ۵ ساله سوم و چهارم، سهم بخش خصوصی و غیر دولتی در اواخر دهه ۴۰ در بخش آموزش عالی ۲۱٪ بود. دانشگاه ملی که توسط دکتر شیخ الاسلام تأسیس شده بود، نقطه شروعی برای حرکت بخش خصوصی در زمینه آموزش عالی بود. در واقع؛ در این دوران به رغم اینکه کلیه مراکز آموزش عالی تحت نظارت وزارت علوم و آموزش عالی قرار داشتند، اما از جنبه مالی و تأمین هزینه‌های آموزشی به سه دسته تقسیم می‌شدند:

## ۱۴۳ بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران

۱) مؤسسات آموزشی که دولت تأسیس کرده بود و بودجه آنها از طرف خزانه دولت پرداخت می‌شد و هیئت علمی و کارکنان آنها جزء حقوق‌بگیران دولت محسوب می‌شدند.

۲) مؤسسات آموزش عالی آزاد که اساسنامه آنها به تصویب شورای عالی فرهنگ یا شورای مرکزی دانشگاهها رسیده بود و از کمکهای مالی دولت نیز برخوردار می‌شدند، اما کارکنان آنها استخدام رسمی دولت نبودند؛ مانند مدرسه عالی دختران و مدرسه عالی پارس.

۳) مراکز آموزش عالی خصوصی که هیچ کمک مالی از دولت دریافت نمی‌کردند؛ مانند مدرسه عالی مطبوعات و مؤسسه علوم بانکی. (ازغندی، ۱۳۷۹، ص ۳۳)

در همین دوران، توجه به آموزش و پرورش و به خصوص آموزش عالی، باعث تفکیک وزارت فرهنگ، اوقاف و صنایع مستظرفه به دو وزارت آموزش و پرورش و فرهنگ و یک سازمان (سازمان اوقاف) در سال ۱۳۴۳ شد. به موجب این قانون، دانشگاهها تحت نظارت آموزش و پرورش قرار گرفتند و تابع این وزارتخانه شدند. به واسطه تخصصی شدن امور و گسترش آموزش عالی، در سال ۱۳۴۴ شورای مرکزی دانشگاهها برای رسیدگی به امور دانشگاههای ایران و کلیه مؤسسات آموزش عالی و ایجاد هماهنگی بین آنها به ریاست آموزش و پرورش تشکیل شد. (نائینی، ۱۳۸۳، ص ۶۱۶)

با تصویب این شورا، انتخاب رؤسای دانشگاهها که در گذشته به صورت انتخابی انجام می‌شد، به صورت انتصابی درآمد. وظایف شورای مرکزی طبق اساسنامه آن به شرح زیر بود:

۱) تصویب اصول کلی برنامه‌های تحصیلی و سازمانهای تعلیماتی و اداری دانشگاهها و مدارس عالی؛

۲) تصویب و تشخیص ضرورت تأسیس دانشگاهها یا دانشکده و مدرسه عالی؛

۳) نظارت بر حسن اجرای جریان امور اداری و آموزشی و انضباطی دانشگاهها و مدارس عالی؛

۴) پیشنهاد انتخاب رئیس هر دانشگاه یا مؤسسه مستقل آموزش عالی و تأیید انتصاب رئیس دانشکده یا مؤسسه تابع دانشگاه.

بدین ترتیب در اوایل دهه ۴۰، عملاً دولت در جهت گرفتن استقلال دانشگاهها و وابسته کردن آنها به ساختار دولت برآمد. نظارت و دست‌اندازی دولت در دانشگاهها با شکل‌گیری وزارت علوم و آموزش عالی در سال ۱۳۴۶ وارد مرحله تازه‌ای شد. گرچه این موضوع، افزایش تصدی‌گری دولتی را در آموزش عالی به دنبال داشت، اما با وجود این، استقلال علمی و آکادمیک دانشگاهها همچنان محفوظ ماند.

تحوّل عمده دیگری که در رابطه دولت و دانشگاه می‌توان به آن اشاره کرد، عبارت است از تصویب قانون هیئت امنای دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۶ که جای شورای دانشگاه را گرفت. هیئت امنای دانشگاهها، نهادهایی هستند که در رأس هرمهای سازمانی این مؤسسات قرار گرفته و نقش نهاد قانونگذاری را برای دانشگاه ایفا می‌کردند. هیئت امنای اولین بار در اساسنامه دانشگاه شهید بهشتی (ملی ایران) مطرح شد و بعدها دانشگاه شیراز (۱۳۴۳)، مؤسسه عالی حسابداری (۱۳۴۳)، مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی (۱۳۴۳)، دانشگاه آریامهر (۱۳۴۴)، دانشگاه نفت آبادان (۱۳۴۵)، مدرسه عالی پارس (۱۳۴۵)، به ترتیب هیئت امنای را به عنوان مرجع قانونگذاری دانشگاه انتخاب کردند. اما با تصویب قانون تشکیل و اختیارات هیئت امنای دانشگاه تهران در تیر ۱۳۴۶ و سپس تصویب قانون هیئتهای امنای مؤسسات عالی علمی و دولتی در سال ۱۳۵۰، دانشگاهها موظف شدند هیئت امنای مستقلی تشکیل دهند.

با تصویب این قانون، رئیس دانشگاه را هیئت امنای انتخاب و به وزیر علوم و آموزش عالی معرفی می‌کرد و از طرف شاه منصوب می‌شد. در حالی که در مورد مؤسسات آموزش عالی، انتصاب رئیس مؤسسه با وزیر علوم و آموزش عالی بود. (حیدری، ۱۳۸۳، ص ۱۳۱۵)

در دهه ۱۳۵۰ شاهد نگرش علمی‌تر دولت به دانشگاه هستیم. در واقع؛ در این دهه بود که برای اولین بار مسئله توسعه دانشگاه و پویایی آن پا به پای تحولات علمی دنیا و متناسب با نیازهای جامعه بومی نهادینه شد. در همین دوره است که سهم سرمایه‌گذاری در آموزش عالی از ۶/۸٪ برنامه چهارم به ۹/۸٪ در برنامه عمرانی پنجم (۱۳۵۶-۱۳۵۲) رسید. تعداد دانشجویان در این دوره در هر ۱۰۰ هزار نفر جمعیت، ۴۸۶/۵ نفر شد. این افراد در ۲۶ دانشگاه با ۸۷

دانشکده و نیز ۲۲۸ مؤسسه آموزش عالی دیگر در ۱۳۷۴ رشته تحصیلی مشغول به تحصیل بودند (فراستخواه، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳). در واقع؛ در اوایل دهه ۵۰ با افزایش قیمت نفت و رشد سریع اقتصادی، از یک سو تعداد دانشگاهها و مؤسسات آموزش عالی به شدت افزایش پیدا کرد و از سوی دیگر، تحصیلات عالی و آموزش عالی رایگان اعلام شد.

آخرین تحول مهمی که در بحث دانشگاهها قابل ذکر است، تصویب لایحه استقلال دانشگاهها در تاریخ ۱۳۵۷/۶/۲۹ است که براساس آن دانشگاهها می‌بایست کاملاً شخصیت حقوقی و استقلال مالی و اداری پیدا کرده و همچنین نصف تعداد هیئت امنای دانشگاه را از میان خود دانشگاهیان و به صورت مردم سالارانه انتخاب کنند. (همان، ص ۲۷۳)

#### شاه و انتظار از دانشگاه

طی این دوره، انتظار شاه از دانشگاه را می‌توان در سه عنوان خلاصه کرد:

۱. انتظار کارکردگرایانه از دانشگاه؛ محمدرضا شاه مانند پدرش، عملاً از دانشگاه، انتظار ماشین تولید نیروی انسانی مورد نیاز دستگاههای دولتی را داشت. شاه بر این باور بود که دانشگاه به عنوان یک نهاد آموزشی، صرفاً باید افراد متخصصی را تربیت کند که به درد جامعه در حال تحول ایران آن روز بخورند.

۲. دانشگاه غیر سیاسی؛ یکی از نگرانی‌های اصلی شاه، سیاسی شدن دانشگاه به عنوان یکی از مهم‌ترین نهادهای جامعه مدرن بود. به همین خاطر، شاه از تمام قدرت و نفوذ خود برای غیر سیاسی کردن دانشگاهها استفاده می‌کرد. «ما همیشه گفته‌ایم که محیط علمی باید خارج از سیاست باشد» (آموزش در ایران، ۱۳۵۰، ص ۲۷۸). بررسی خاطرات دولتمردان این دوران، نگرانی شاه را از سیاسی شدن دانشگاهها و تلاش او را برای دور نگهداشتن دانشجویان از عرصه سیاسی نشان می‌دهد.

۳. وطن پرستی به عنوان تنها ایدئولوژی مورد حمایت در دانشگاه؛ شاه گرچه از سیاسی شدن محیط‌های آموزشی نگران بود، اما از وطن پرستی و تشویق و ترغیب آن، البته با تعبیری که خود از آن داشت، به عنوان ارزشی اصلی که باید توسط دانشجویان درونی شود، حمایت

می‌کرد. به عقیده شاه «وطن پرستی، سیاست‌بازی نیست، گزینه‌ای است که مال همه است. به همین خاطر در کانونهای علمی باید از وطن و وطن پرستی صحبت شود» (همان، ص ۲۷۸). اما علی‌رغم تأکید شاه و تلاش عاملان او در دانشگاهها، شاه همیشه از اینکه حس وطن پرستی ندارند، ناراحت بود: «شاه از اینکه چرا بچه‌ها هیچ‌گونه حس میهن پرستی ندارند، عصبانی بود». (خاطرات علم، ۱۳۵۲/۱/۱۳)

#### کنترل دولت و مقاومت دانشگاه

همان طور که دیده می‌شود دانشگاه در این دوران، علی‌رغم فشارهای زیاد و تلاش دولت برای کنترل هر چه بیشتر دانشگاهها و تسلط بر آن، تا حدودی استقلال خود را حفظ کرد. در این شرایط، کنترل‌های دولت بر دانشگاه همانند دوره‌های گذشته، هم کنترل سخت افزارانه و سرکوب گرایانه و هم کنترل نرم افزارانه و سیاسی - امنیتی بود. محورهای اساسی کنترل دانشگاه توسط دولت را می‌توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

#### وجود نهادهای امنیتی و نظامی (سرکوبی) در دوران دانشگاه

در کنار گارد دانشگاه که از اوایل دهه چهل شکل گرفت و بیشتر نقش حراست پرسنلی و کنترل فضای دانشگاه و در مواقع ضروری سرکوب دانشجویان معترض را به عهده داشت، شعبه‌ای از ساواک نیز در دانشگاه مستقر بود. وظیفه اساسی ساواک در دانشگاه، شناسایی اساتید و دانشجویان مخالف و سرکوب کردن هرگونه صدای مخالف در نطفه بود. این کار معمولاً به چند روش صورت می‌گرفت. روش اول و مرسوم، نفوذ دانشجویان وابسته به ساواک در میان دانشجویان بود. ساواک با بهره‌گیری از جوانان و افراد خود که به عنوان دانشجوی در محیط‌های دانشگاه به تحصیل مشغول بودند، ضمن شناسایی مخالفان، از کم و کیف فعالیتهای دانشجویان کسب اطلاع می‌کرد: «عده‌ای به نام نماینده دانشجویان و در باطن به عنوان مأمور سازمان امنیت، در فعالیتهای دانشجویی شرکت می‌کنند» (عبوسی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۵). در کنار این

#### بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران ۱۴۷

سیاست، برخی از افراد تحصیل کرده ساواک به عنوان استاد یا رئیس دانشکده و دانشگاه در دانشگاه حضور می‌یافتند. حضور دکتر منوچهر تسلیمی به عنوان رئیس دانشگاه تبریز که از مسئولان ساواک بود، مثال خوبی برای این مدعاست. (باقی، ۱۳۷۸، ص ۹۸)

ساواک همچنین به بهانه‌های مختلف در سالگرد واقعه ۱۶ آذر موجبات تعطیلی کلاسها و خلوت شدن محیط‌های دانشگاهی را فراهم می‌کرد. در موارد متعددی هم ساواک علناً روزهای منتهی به ۱۶ آذر و چند روز پس از آن را در دانشگاه‌های مختلف تعطیل اعلام کرده، از ورود دانشجویان به دانشگاه جلوگیری می‌کردند (شاهدی، ۱۳۸۶، ص ۴۲۹). از جمله طرح‌های دیگر ساواک، تأسیس تشکلهای سازمانهای دانشجویی در دانشگاهها و مراکز آموزش عالی بود تا ضمن خنثی کردن فعالیت سازمانها و انجمنهای مستقل دانشجویی، سمت و سوی جنبشها و تحرکات دانشجویی را در مسیر دلخواه هدایت کنند. به همین منظور کمیته بررسی مسائل دانشجویی ساواک طرحی را در اوایل دهه پنجاه پیشنهاد داد که به موجب آن، تشکلی تحت عنوان سازمان دانشجویان ایرانی با هدایت و راهبری نامحسوس ساواک در دانشگاه تأسیس می‌شد. این طرح که در پوشش مشارکت دانشجویان در امور مربوط به دانشگاهها و مسائل دانشجویی به جامعه دانشگاهی ارائه شد، بر آن بود تا دانشجویان را به سمت و سوی دلخواه خود سوق داده و از فشار مخالفان بر حکومت بکاهد. (همان، ص ۴۴۱)

گزارشهای ساواک درباره دانشگاه در این دوران نشان‌دهنده حضور گسترده این سازمان و تلاش آنها برای کنترل دانشگاه است. برخی از گزارشهای ساواک بیانگر ابعاد این موضوع است:

برای تعطیل فعالیت دانشجویان در دانشگاه و تعطیل کتابخانه‌ها و مراکز دانشجویی لازم است به شکل زیر عمل شود: تعطیل آنها و اختصاص این نوع محلها به کلاسهای درس از طرف دانشکده، فرستادن عده‌ای از دانشجویان شاه‌دوست و میهن‌پرست در میان آنها و کنترل در کار آنها و ایجاد مراکز ورزشی، هنری، فرهنگی با وسایل و کتابهای مناسب جهت تقویت روح میهن‌پرستی و شاه‌دوستی در دانشجویان. (عبوضی، ۱۳۸۰، ص ۳۲۵)

کنترل ساواک بر دانشگاهها آن قدر گسترده بود که به تعبیر سولیوان، این سازمان به طور روز افزونی برای کنترل امور دانشگاهها و مراکز آموزش عالی مداخله می کرد و حتی اجازه بازدید به دیپلماتهای غربی و مصاحبه با دانشجویان را به سختی می داد: «من سعی کردم تا آنجا که مقدور باشد دانشگاههای ایران را از نزدیک ببینم...، در این بازدیدها احساس کردم که تدابیر امنیتی شدیدی در داخل محوطه دانشگاه مراعات می شود و حتی المقدور سعی می کنند مرا از دانشجویان دور نگه دارند». (سلطانزاده، ۱۳۷۲، ص ۱۰۷)

در کنار گارد دانشگاه و ساواک، دولت برای کنترل دانشگاه و سرکوب آن از نیروهای بیرون دانشگاه نیز استفاده می کرد. بسیار پیش آمده بود که افراد وابسته به حزب ایران نوین به دستور شخص شاه وارد دانشگاه شده و به سرکوب دانشجویان معترض پرداختند: «نامه نهایندی، رئیس دانشگاه را دادم، ملاحظه فرمودند، فرمودند به نهایندی بگو خودم (شاه) دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه (برای تنبیه چپها)، هر کس هم فضولی کرد بزنند». (خاطرات علم، ۱۵/۱۰/۵۳)

#### *اقدامات تنبیهی علیه دانشجویان و اساتید*

همانند دوره های گذشته، یکی از مهم ترین ابزارهای دولت برای کنترل دانشگاه، اخراج دانشجویان معترض و فرستادن آنها به سربازی بود. تعداد بسیاری از دانشجویان به دلایل متعدد از دانشگاه اخراج شده و به زندان یا به خدمت سربازی فرستاده می شدند. این تکنیک برای مدت زیادی دانشجویان فعال را از محیط دانشگاه دور کرده و کنترل بر این محیط را راحت تر می کرد.

#### *گسترش و ترویج فعالیت غیرسیاسی و فرهنگی غربی*

به منظور سرگرم کردن دانشجویان به فعالیتهای غیر مضر از نظر حکومت و غیر سیاسی کردن آنها، دولت تلاش گسترده ای را برای ایجاد کافه تریا و دانسینگ در محیط دانشگاه انجام می داد و سعی می کرد تا دانشجویان را با فعالیت هنری، موسیقی و ورزشی مشغول کند. این



فعالیتها ضمن کاهش فعالیتهای ضد دولتی، باعث ترویج و گسترش فرهنگ غربی در بین آنها و در راستای سیاستهای مدرن کردن و غربی کردن ایران توسط رژیم شاه بود. در ذیل همین برنامه بود که رژیم شاه ایجاد انجمنهای علمی و غیر سیاسی را حتی اگر بعد مذهبی داشت، تأیید و حمایت می کرد. انجمن علمی، مذهبی دانشگاه تبریز که تحت نظارت دکتر اردوباری اداره می شد، نمونه ای از این انجمنهاست که صرفاً به مسائل دینی، آن هم از زاویه ای علمی و بهداشتی نگاه می کرد. این انجمنها که معمولاً فعالیت سیاسی نداشته و از سیاست دوری می جستند، از طرف دانشگاه تحمّل می شدند (باقی، ۱۳۷۸، ص ۱۲۶). حمایت از این گونه انجمنها، حمایت از اسلام غیر سیاسی و فردی بود که در برابر اندیشه افرادی چون شریعتی که مورد استقبال دانشجویان قرار می گرفت، مورد حمایت دولت بود.

#### *کنترل دانشگاه از طریق نفوذ دولت در هیئت امنا*

یکی دیگر از روشهای دولت برای کنترل دانشگاه، نفوذ حکومت و افراد آن در شورای دانشگاهها و بعداً هیئت امنای دانشگاهها بود. در هر دو نهاد، معمولاً بیشتر افراد عضو، حکومتی و وابسته به رژیم شاه محسوب می شدند و از آنجا که شورای دانشگاه یا هیئت امنا به عنوان نهاد قانونگذاری دانشگاه عمل می کرد، کنترل آنها به منزله کنترل کامل دولت بر دانشگاه تلقی می شد. نگاهی به فهرست افراد تشکیل دهنده هیئت امنا نشانگر نفوذ دربار و افراد وابسته به آن در این نهادهاست. به طور مثال، هیئت امنای دانشگاه شیراز عبارت بودند از وزیران دربار و فرهنگ، استاندار فارس، مدیرعامل سازمان برنامه، مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران و تعداد ۹-۱۵ نفر از شخصیتهای واجد صلاحیت فرهنگی، اقتصادی و ارباب صنایع کشور که با پیشنهاد وزارتخانه های دربار و فرهنگ و تصویب شاه انتخاب می شدند.

همچنین تولید دانشگاه آریامهر به عهده خود شاه قرار داشت و وزیر دربار همیشه رئیس هیئت امنای دانشگاه آریامهر بود. او همچنین عضو و رئیس هیئت امنای دانشگاه ملی نیز بود (مجتهدی، ۱۳۸۰، ص ۱۵۸). به تعبیر منوچهر افضل؛ در هیئت امنای دانشگاهها، «مقامات عالی دولتی، نخست وزیر، وزیر دربار و... عضویت داشتند به نحوی که ریاست عالی هیئت

امنای دانشگاههای تبریز، مشهد، اهواز، اصفهان را خاندان جلیل سلطنت قبول فرموده‌اند و ریاست عالیۀ امنای دانشگاه تهران با نخست وزیر است» (افضل، ۱۳۴۸، ص ۸). بدین ترتیب عملاً کنترل هیئت امنای دانشگاه که همان نهاد قانونگذاری دانشگاهها بود، به عهده و تحت کنترل دولت قرار گرفت.

#### *کنترل دانشگاه از طریق نیروهای حزبی*

در کنار نیروهای ساواک و گارد دانشگاه، شاه از وجود نیروهای وفادار حزبی به عنوان نیروهای شبه نظامی برای کنترل و سرکوب دانشگاه استفاده می‌کرد. این افراد معمولاً از طرفداران حزب ایران نوین یا حزب رستاخیز بودند که نقش باندهای سیاه را بازی می‌کردند. علم در خاطرات خود به این موضوع اشاره می‌کند و می‌گوید: «نامه نهادی رئیس دانشگاه را دادم، ملاحظه فرمودند، فرمودند به نهادی بگو خودم دستور دادم که افراد حزبی بیایند به دانشگاه، هر کسی هم فضولی کرد بزنند» (خاطرات علم). این افراد معمولاً برای سرکوب دانشجویان چپ وارد دانشگاه شده و تحت عنوان مردم عادی به سرکوب آنان می‌پرداختند.

فشار روز افزون دولت برای کنترل دانشگاه، منجر به شکل‌گیری و پیدایش جنبشهای مقاومت در همین دوران شد. در روز ۵۵/۱۰/۳ یکی از مسئولان باشگاه دانشجویی وابسته به حزب رستاخیز ملت ایران با یکی از دانشجویان دانشکده علوم ارتباطات اجتماعی تماس گرفته و قرار شد که دانشجویی مذکور عده‌ای را جمع کند و در روز چهارم آذر سال پنجاه و هفت جلوی دانشکده علم و صنعت رفته و دانشجویان مخالف را کتک بزنند. (عیوضی، ۱۳۸۰، ص ۳۱۶)

#### **دانشگاه، سنگر مقاومت**

سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۴۷ را در بحث جنبش دانشجویی، دوران آرامش اطلاق کرده‌اند. گرچه در همین دوران نیز شاهد اعتراضات و تظاهرات صنفی، اعتصاب دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۵ و تظاهرات گسترده دانشجویان در اعتراض به مناسبت درگذشت تختی هستیم، اما این دوران در مقایسه با سالهای ۴۷ تا ۵۶ که جنبش دانشجویی رادیکالیزه شد، دوران آرامش

قبل از طوفان بود. فشارهای شدید دولت و کنترل نهادهای نظامی و امنیتی رژیم بر دانشگاه منجر به شکل‌گیری حرکت‌های مسلحانه در میان دانشجویان انجامید. از علل و عواملی که موجب گرایش جنبش دانشجویی به سمت جنگ‌های چریکی و مسلحانه شد، می‌توان به عواملی مانند به بن‌بست رسیدن شیوه‌های مبارزاتی مسالمت‌آمیز، عدم کارایی احزاب سنتی در جامعه، رشد خفقان و اقتدار رژیم و رشد جاذبه‌های شیوه‌های مبارزاتی نیروهای انقلابی کوبا، چین و ویتنام اشاره کرد.

گرچه گرایش به شیوه مبارزاتی مسلحانه از سال ۱۳۴۲ به بعد و به تدریج شکل گرفته بود، اما سال ۱۳۴۹ و حمله چریک‌ها به پاسگاه ژاندارمری سیاهکل را می‌توان نقطه عطف آن دانست. «مشئ مسلحانه گرچه صرفاً به دانشجویان و گروه‌های چپ هم محدود نبود، اما بر خلاف نیروهای مؤتلفه و فداییان اسلام که از آن به عنوان یک وسیله برای حذف فیزیکی دشمنان خود استفاده می‌کردند، برای دانشجویان چپ بیشتر یک استراتژی برای به وجد آوردن قیام مسلحانه توده‌ای بود» (زیباکلام، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷). در میان گروه‌های دانشجویی که مشئ مسلحانه را انتخاب کردند می‌توان به گروه فداییان و سازمان مجاهدین اشاره کرد. مبارزه مسلحانه در میان دانشجویان بیش از سایر اقشار و طبقات اجتماعی مورد استقبال قرار گرفت تا آنجا که از میان ۱۷۲ نفر چریک شده ۷۳ نفر آنها را دانشجویان تشکیل می‌دادند. (آبراهامیان، ۱۳۸۳، ص ۵۹۴)

شدت واکنش رژیم شاه و سرکوب و وحشیانه آنها توسط ساواک باعث کشته شدن و زندانی شدن اکثر این دانشجویان و افول این گرایش در جامعه شد؛ به شکلی که در اوایل دهه ۵۰ عملاً مشئ مبارزه مسلحانه از نفس افتاده بود. نگاهی به تاریخ جنبش دانشجویی در ایران نشان‌دهنده این مدعی است که گرایش‌های چپ، مهم‌ترین و اساسی‌ترین گرایش فکری در میان دانشجویان از آغاز تأسیس دانشگاه تا اواخر دهه ۵۰ در ایران بود. با وجود این، در اوایل این دهه شاهد شکل‌گیری گرایش دیگری در میان دانشجویان هستیم که می‌توان از آن تحت عنوان گرایش اسلام سیاسی نام برد؛ گرچه وزن آنها حتی تا شروع انقلاب فرهنگی در مقایسه

با دانشجویان چپ قابل ملاحظه نبود. دو عامل اساسی برای ظهور و نمود این گرایش را می توان در گسترش بحثهای شریعتی و مطهری در دانشگاهها و ورود گسترده دانشجویان مذهبی متعلق به طبقات پایین جامعه به واسطه رایگان شدن تحصیلات عالی دانست.

افول مبارزات مسلحانه و ناامیدی ناشی از فضای خفقان آور، شیوه مبارزه دانشجویان را علیه نظام شاه تغییر داد. اگر تا اوایل دهه ۵۰، مبارزات مسلحانه و سیاسی شیوه غالب مبارزات دانشجویی و مقاومت در برابر رژیم شاه بود، در اوایل و اواسط دهه ۵۰، مبارزه فرهنگی، شیوه غالب مبارزه دانشجویان را تشکیل می داد. «گرایش به تحقیقات و شعائر مذهبی تبدیل به سلاحی فرهنگی و سیاسی علیه رژیم شاه شده بود، به ویژه زمانی که به خاطر حضور پلیس در دانشگاه، امکان تجمعات سیاسی وجود نداشت». (باقی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۷)

شیوه مبارزه فرهنگی صرفاً به فعالیتهای مذهبی محدود نمی شد؛ نوع پوشش، آرایش، فعالیتهای هنری، کتابهایی که مطالعه می شد و... این شیوه از مبارزه و مقاومت را تشکیل می داد. این شیوه مقاومت، مورد شناسایی ساواک نیز قرار گرفته بود. «سال ۵۵، ساواک برای دانشجویان جدید ورود جزوه ای ۶ یا ۷ صفحه ای تدارک دیده بود و در دانشگاه تبریز پخش کرد تا به دانشجویان سال اولی هشدار بدهد که فریب نخورند. یکی از مباحث جزوه، تیپ شناسی دانشجویان بود. ساواک دانشجویان را به چند دسته تقسیم کرده بود:

۱. عده ای، دانشجوی خوب و درس خوان هستند و به هیچ کاری کار ندارند، مذهبی هم نیستند و دانشجویی معمولی هستند.
۲. قشر دیگر کسانی هستند که مذهبی اند و مسلمان واقعی؛ اینها ریشهایشان را می تراشند و موهایشان خیلی منظم است. (اعضای انجمن علمی، مذهبی)
۳. گروه سوم مارکسیستها هستند؛ اینها مزدوران بیگانه اند، سیلهایشان بلند است و موهایشان کوتاه، سعی می کنند که سیلهای کلفت و قیافه های خشن داشته باشند، ریشهایشان را هم می تراشند.

۴. مارکسیستهای اسلامی؛ اینها موی سر و ریشهایشان گاهی اوقات بلند است، لباسهای معمولی می پوشند، اینها به ظاهر مذهبی و در باطن کمونیست هستند». (باقی، ۱۳۷۸، ص ۲۶۳)

در دهه ۵۰ هر چه به سمت پیروزی انقلاب پیش می‌رویم، مقاومت فرهنگی در برابر رژیم در دانشگاه شکل حادث‌تر به خود می‌گیرد. به طور مثال سال ۵۵، حجاب به طرز بی‌سابقه‌ای در دانشگاه‌ها رواج یافت. رئیس شهربانی کشور در نامه‌ای به معاون مدیر کل حزب رستاخیر، می‌نویسد:

تعداد زیادی از دانشجویان دختر (به ویژه سال اول) با چادر به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی رفت و آمد می‌نمایند. چون موضوع قابل توجه به نظر می‌رسد لذا خواهشمند است دستور فرمایید در مورد ادامه این وضع یا جلوگیری از ورود آنان به دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی نظریه اعلام دارند. حزب نیز در پاسخ می‌نویسد: اصول و مبادی صحیح مذهب باید به وسیله دانشجویان حزب، تقویت و نسبت به خرافات مبارزه شود. با مسخره کردن و هو کردن [به عنوان] کلاغ سیاه و نظایر آن کاری کنید که نتوانند با چادر بیایند، یا چادر را از سر بردارند. (مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی)

### خلاصه و نتیجه‌گیری

به طور خلاصه رابطه دولت و دانشگاه در ایران پیش از انقلاب را می‌توان در دو دوره پهلوی اول و پهلوی دوم مورد بررسی قرار داد. در دوره اول، شاهد تأسیس دانشگاه توسط دولت و از بالا هستیم. نیاز دولت مدرن پهلوی به نیروی متخصص و ماهر، در کنار خواست رضا شاه به توسعه و نوسازی ایران، منجر به تأسیس دانشگاه تهران شد. به همین دلیل مهم‌ترین انتظار رضا شاه از دانشگاه تأمین و تربیت متخصصان مورد نیاز کشور بود. در این دوره دانشگاه بیش از هر چیز، مؤسسه‌ای آموزشی با کارکردهای علمی و فنی محسوب می‌شد. به واسطه ماهیت دولت پهلوی اول، دولت از همان آغاز تلاش گسترده‌ای را برای کنترل دانشگاه آغاز کرد. به همین واسطه دانشگاه کاملاً از لحاظ ساختاری به دولت وابسته بود. در مقابل، دانشگاه نیز به واسطه ماهیت خود، در برابر دولت موضع گرفت. استقبال دانشجویان از ایدئولوژی مارکسیستی و عضویت تعدادی از آنان در گروه موسوم به پنجاه و سه نفر نشانه‌ای از تقابل دولت و دانشگاه در این دوره است.

جانشینی محمدرضا شاه پهلوی به جای پدرش، رابطه دولت و دانشگاه را وارد مرحله تازه‌ای کرد. در دوره ۱۳۳۲-۱۳۲۰ دانشگاه به واسطه تزلزل دولت و وجود مراکز متعدد قدرت توانست به میزان اندکی به استقلال از ساختار دولتی دست یابد. در این دوران و به واسطه فضای باز این دوران، شاهد شکل‌گیری گرایش‌های مارکسیستی و اسلامی هستیم که در تقابل با ایدئولوژی نظام پهلوی قرار می‌گرفتند. کودتای مرداد ۱۳۳۲ منجر به بسته شدن فضای دانشگاه و به تبع آن، کنترل شدید دانشجویان شد. برای تحقق این امر، دولت از روش‌های مختلفی مانند ایجاد گارد دانشگاه، نیروهای حزبی و... استفاده کرد.

سومین مرحله در رابطه این دو نهاد در دوران پهلوی دوم، طی سالهای ۱۳۵۷-۱۳۴۲ شکل گرفت. در این دوران، دولت به واسطه نیاز برای تأمین نیروی متخصص مورد نیاز دستگاه بوروکراسی روبه گسترش خود و همچنین به خاطر پاسخگویی به سیل عظیم متقاضیان ورود به دانشگاه، سیاست گسترش و توسعه دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی را در پیش گرفت. در این دوران، تعداد دانشجویان و به تبع آن مراکز آموزش عالی به سرعت افزایش یافت. گرچه این افزایش صرفاً در بعد کمی اتفاق افتاد و از بعد کیفی، انتقادهای بسیاری بر آن وارد بود، اما با گسترش دانشگاه‌ها و به تبع آن تعداد دانشجویان، دولت با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو شد.

در کنار کارکرد مربوط به تأمین نیروی انسانی، انتقال و درونی کردن ارزش‌های مورد نیاز نظام سیاسی در میان دانشجویان، انتظار دیگر دولت از دانشگاه در این دوران بود. اما در مقابل، دانشجویان علاوه بر نفی این ارزش‌ها و طرد هویت مورد نظر دولت، حول مفاهیم و ارزش‌هایی جمع شدند که در برابر خواست و اراده دولت قرار داشت. به همین دلیل بود که دولت ناچار به استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز و سخت‌افزاری برای کنترل دانشگاه و دانشجویان بر می‌آمد؛ روش‌هایی مانند استفاده از نیروی ساواک، گارد دانشگاه و افراد لباس شخصی جزء احزاب سیاسی طرفدار شاه. اما با وجود این، دانشگاه نه تنها هیچ‌گاه به کنترل کامل دانشگاه در نیامد، بلکه به عنوان سنگر آزادی، در مبارزه علیه نظام پهلوی و پیروزی انقلاب نقش بسزایی ایفا کرد.

## منابع

۱. آبراهامیان پرواند (۱۳۸۲)؛ **ایران بین دو انقلاب**، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی ولیدانی، تهران، نشر نی.
۲. آقا ابراهیمی، محمدرضا و واعظی، محمدمهدی (۱۳۸۳)؛ «**جنبش دانشجویی**»، *دایره‌المعارف آموزش عالی*، ۲جلد، زیر نظر نادر قلی قورچیان، حمیدرضا آراسته، پریش جعفری، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی.
۳. **آموزش در ایران (از عهد باستان تا امروز)** (۱۳۵۰)؛ اهواز، دانشگاه جندی شاپور، دفتر معاونت پژوهشی و برنامه ریزی.
۴. آموزگار جهانگیر (۱۳۷۶)؛ **فراز و فرود در دوران پهلوی**، اردشیر لطفعلیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب.
۵. ازغندی، علیرضا (۱۳۷۹)؛ **تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، تهران، نشر سمت.
۶. **اسنادی از جنبش دانشجویی در ایران** (۱۳۸۱)، ج ۱، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، سازمان چاپ و انتشارات.
۷. افضل منوچهر و دیگران (۱۳۴۸)، **راهنمای آموزش عالی در ایران**، تهران، مؤسسه فرهنگی منطقه‌ای.
۸. امجد، محمد (۱۳۸۰)؛ **ایران؛ از دیکتاتوری سلطنتی تا دین‌سالاری**، ترجمه حسین مفتخری، تهران، مرکز بازشناسی اسلام و ایران و باز.
۹. باقی، عمادالدین (۱۳۷۸)؛ **جنبش دانشجویی ایران از آغاز تا انقلاب اسلامی**، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان.
۱۰. **تحلیلی پیرامون دانشگاه قبل و بعد از انقلاب** (۱۳۶۳)، تهران، نهضت آزادی ایران.
۱۱. جیرانی، هوشنگ (۱۳۷۸)؛ **جنبش دانشجویی در ایران ۱۳۵۷-۱۳۳۲**، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران.
۱۲. حیدری عبدی، احمد (۱۳۸۳)؛ «**هیئت‌های امانا در آموزش عالی**»، *دایره‌المعارف آموزش عالی*، ۲جلد، زیر نظر نادر قلی قورچیان، حمیدرضا آراسته، پریش جعفری، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی.

۱۳. **خاطرات اسدالله علم**: <http://www.peiknet.com/1385/hafteh/09tir/73/page/33alam.htm>
۱۴. خلیلی خو، محمدرضا (۱۳۷۳)؛ **توسعه و نوسازی ایران در دوره رضا شاه**، تهران، انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۵. زرشناس، شهریار؛ **جنبش دانشجویی در ایران**: <http://bashgah.net/pages-1952.html>
۱۶. زیباکلام، صادق (۱۳۷۲)؛ **مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی**، تهران نشر روزنه.
۱۷. سلطانزاده منصور (۱۳۸۴)؛ **جنبش دانشجویی ایران و رسالتها**، تهران، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.
۱۸. سلطانزاده، منصور (۱۳۷۲)؛ **خاطرات دو سفیر: اسراری از سقوط شاه و نقش آمریکا و انگلیس در انقلاب ایران**، تهران، نشر علم.
۱۹. سیاسی، علی اکبر (۱۳۵۳)؛ **«دانشگاه تهران و گذشته آن»**، سخن، ش ۱۰ (شهریور)، ص ۱۰۷۹.
۲۰. شاهدی، مظفر (۱۳۸۶)؛ **ساواک، سازمان اطلاعات و امنیت کشور ۱۳۵۷-۱۳۳۵**، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی.
۲۱. شرفزاده برادر، محمد (۱۳۸۳)؛ **انقلاب فرهنگی در دانشگاههای ایران**، تهران، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۲۲. شیخ الاسلام، علی (۱۳۶۹)؛ **رئیس‌انسان ایران: دانشگاه ملی ایران و شاه، بی‌جا، بی‌نا**.
۲۳. ضیاء ظریف، ابوالحسن (۱۳۷۸)؛ **سازمان دانشجویان دانشگاه تهران: نگاهی دیگر به پیشینه مبارزات دانشجویی در ایران (۱۳۲۲-۱۳۲۰ ش)**، تهران، شیرازه.
۲۴. عیوضی، محمدرضا (۱۳۸۰)؛ **طبقات اجتماعی و رژیم شاه**، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
۲۵. فراستخواه، مقصود (۱۳۸۳)؛ **«انقلاب فرهنگی»**، *دایره‌المعارف آموزش عالی*، ۲ جلد، زیر نظر نادر قلی قورچیان، حمیدرضا آراسته، پریش جعفری، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی.



بررسی رابطه نظام پهلوی و دانشگاه در ایران ۱۵۷

۲۶. قورچیان، نادرقلی و دیگران (۱۳۸۳)؛ *دایره المعارف آموزش عالی*، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ اسلامی.

۲۷. کریمیان، علیرضا (۱۳۸۱)؛ *جنبش دانشجویی در ایران*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۲۸. کمالی، مسعود (۱۳۸۱)؛ *جامعه مدنی، دولت و نوسازی در ایران معاصر*، کمال پولادی، تهران مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

۲۹. لیز، خوان (۱۳۸۰)؛ *نظامهای سلطانی*، هوشنگ شهابی، تهران، نشر شیرازه.

۳۰. مایلی، محمدرضا (۱۳۷۹)؛ *نظام سیاسی و توسعه*، تهران، نشر ارائه.

۳۱. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی:

<http://www.ir-psri.com/Show.php?Page=ViewDocument&DocumentID=13&SP=Farsi>

۳۲. مجتهدی، محمدعلی (۱۳۸۰)؛ *خاطرات دکتر محمدعلی مجتهدی* (رئیس دبیرستان البرز و بنیانگذار دانشگاه صنعتی شریف)، تهران، نشر کتاب نادر.

۳۳. محسنی، منوچهر (۱۳۷۸)؛ «*دانشگاه در بستر رشد تاریخی از نظر ساختارها، نقشها*»، *سمینار دانشگاه اسلامی*، تهران، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی.

۳۴. نایینی، محمدکاظم (۱۳۸۳)؛ «*شوراها در آموزش عالی ایران*»، *دایره المعارف آموزش عالی*، ۲ جلد، زیر نظر نادرقلی قورچیان، حمیدرضا آراسته، پریش جعفری، تهران، بنیاد دانشنامه بزرگ فارسی.

۳۵. هاشم‌زهی، نوروز (۱۳۸۰)؛ *تحلیلی بر حرکت‌های دانشجویی در ایران*، تهران، پژوهشکده فرهنگ و معارف.